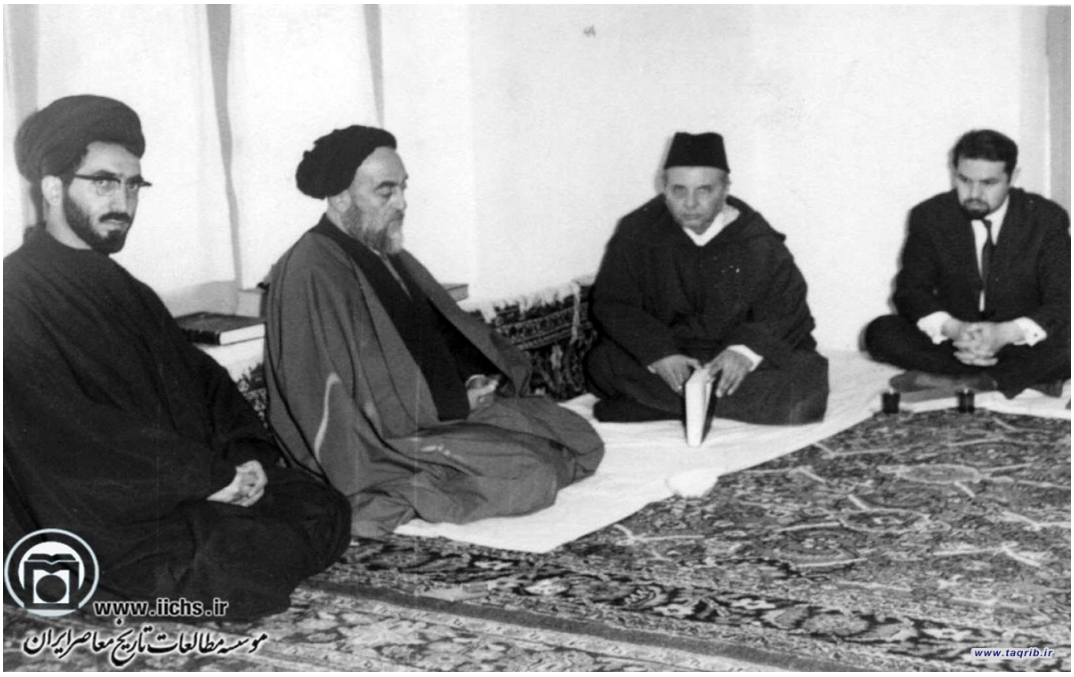
از اخوت انسانی تا وحدت ایمانی



تقریب مذاهب اسلامی در اندیشه علامه طباطبایی را نمی‌توان صرفاً در حد توصیه‌ای اخلاقی برای کاهش اختلافات مذهبی یا دعوتی سیاسی به همگرایی مسلمانان تلقی کرد. با تأمل در مجموعه آثار ایشان، به‌ویژه مباحث اجتماعی و تفسیری المیزان، می‌توان از الگویی سخن گفت که در آن، تقریب بر یک منظومه منسجم از روابط انسانی، دینی، مذهبی و ایمانی استوار است. در این منظومه، وحدت از یک نقطه آغاز نمی‌شود و مستقیماً به رابطه میان مذاهب نمی‌رسد؛ بلکه از سطوح بنیادی‌تر حیات انسانی آغاز شده و در مراتب بالاتر به همگرایی ایمانی می‌انجامد.

نکته مهم در این تلقی آن است که انسان پیش از آنکه عضو یک جامعه دینی یا پیرو یک مذهب خاص باشد، از حیث انسان بودن دارای کرامت و شأنی الهی است. علامه طباطبایی با تکیه بر مفهوم خلافت الهی انسان، برای وجود انسانی منزلتی فراتر از تقسیم‌بندی‌های قومی، نژادی و مذهبی قائل است. از این منظر، اخوت انسانی نخستین سطحی است که امکان شکل‌گیری روابط سالم اجتماعی را فراهم می‌کند. تقریب، در این مرتبه، به معنای نفی تفاوت‌ها نیست؛ بلکه به رسمیت شناختن کرامت مشترک انسان‌ها و جلوگیری از تبدیل تفاوت‌ها به منازعه است.

در سطح بعد، دامنه این پیوند از روابط انسانی به رابطه میان ادیان الهی گسترش پیدا می‌کند. در نگاه علامه، ادیان الهی در اصول بنیادین خود، ریشه در یک حقیقت الهی دارند و از این جهت نمی‌توان آنها را به‌عنوان مجموعه‌هایی کاملاً گسسته و بی‌ارتباط با یکدیگر فهم کرد. بر این اساس، اختلافات میان ادیان نباید به گونه‌ای تفسیر شود که اصل وحدت در منشأ الهی آنها را از میان ببرد. مفهوم نبوت عامه در اینجا نقش مهمی پیدا می‌کند؛ زیرا بر اساس آن، هدایت الهی امری محدود به یک قوم، سرزمین یا دوره تاریخی خاص نیست و پیامبران در امتداد یک طرح واحد الهی برای هدایت انسان قرار می‌گیرند.

اما تقریب ادیانی، پایان این مسیر نیست. در مرتبه سوم، مسئله مذاهب اسلامی مطرح می‌شود. در این سطح، اشتراک در اصول و تعلق به یک سنت دینی واحد، زمینه‌ای برای شکل‌گیری وحدت درون‌اسلامی فراهم می‌آورد. از همین منظر می‌توان رویکرد علامه طباطبایی در المیزان را واجد ظرفیت جدی تقریبی دانست؛ رویکردی که ضمن پایبندی روشن به مبانی تفسیری و کلامی تشیع، در مواجهه با دیگر دیدگاه‌های اسلامی از ادبیاتی صرفاً منازعه‌محور استفاده نمی‌کند و امکان گفت‌وگو بر اساس مشترکات و اصول بنیادی را به رسمیت می‌شناسد.

در این مرحله، نبوت خاصه حلقه پیوند میان جامعه اسلامی است؛ زیرا مسلمانان، با وجود تفاوت‌های مذهبی، در پذیرش پیامبر اسلام(ص)، قرآن و اساس شریعت اسلامی اشتراک دارند. بنابراین، وحدت مذاهب را نباید به معنای یکسان‌سازی اعتقادی یا حذف مرزهای هویتی مذاهب دانست. تقریب در این معنا، سازوکاری برای مدیریت اختلاف درون یک منظومه مشترک است؛ اختلافی که می‌تواند باقی بماند، اما نباید به گسست اجتماعی و دشمنی میان مسلمانان تبدیل شود.

مرتبه چهارم، وحدت ایمانی است؛ مرتبه‌ای که از پیوندهای عمومی انسانی و دینی عبور کرده و به عمیق‌ترین سطح اشتراک میان مؤمنان می‌رسد. در اینجا محور، ایمان و ولایت الهی است و در منظومه اعتقادی شیعه، جایگاه اهل‌بیت(ع) اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. از این منظر، پیوند ایمانی صرفاً یک اشتراک نظری نیست، بلکه نوعی رابطه عمیق‌تر میان مؤمنان ایجاد می‌کند که می‌تواند مبنای همبستگی دینی و اجتماعی آنان قرار گیرد.

از کنار هم گذاشتن این چهار سطح می‌توان به یک نکته اساسی رسید: تقریب در اندیشه علامه طباطبایی ساختاری طولی و تشکیکی دارد. به این معنا که سطوح مختلف آن از یکدیگر جدا و بی‌ارتباط نیستند، بلکه هر مرتبه بر مرتبه پیشین استوار می‌شود. اخوت انسانی، زمینه فهم همزیستی ادیان را فراهم

می‌کند؛ همگرایی ادیان الهی، زمینه وحدت جامعه اسلامی را تقویت می‌کند و وحدت مذاهب نیز می‌تواند در سطح بالاتر به همبستگی ایمانی منجر شود. در این میان، محور مشترک همه این سطوح، ولایت الهی است.

اهمیت این برداشت در آن است که مسئله تقریب را از یک پروژه صرفاً سیاسی یا مناسباتی فراتر می‌برد و آن را به بخشی از نظام فکری علامه درباره انسان، هدایت، جامعه و نسبت انسان با خداوند تبدیل می‌کند. در چنین چارچوبی، تقریب نه به معنای نادیده گرفتن اختلافات، بلکه به معنای یافتن نسبت درست میان «تفاوت» و «وحدت» است. وحدت نیز نه با حذف تفاوت‌ها، بلکه با قرار دادن آنها در یک منظومه بالاتر از اشتراکات انسانی، دینی، اسلامی و ایمانی معنا پیدا می‌کند.

از این زاویه، می‌توان گفت یکی از ظرفیت‌های مهم اندیشه علامه طباطبایی برای گفتمان تقریب، ارائه الگویی است که در آن اخوت انسانی، همگرایی ادیان، وحدت مذاهب و وحدت ایمانی چهار مرحله از یک شبکه واحد ارتباطی‌اند. این نگاه می‌تواند برای تقریب معاصر نیز اهمیت داشته باشد؛ زیرا نشان می‌دهد گفت‌وگوی میان مسلمانان زمانی از استحکام بیشتری برخوردار خواهد بود که بر بنیان‌های عمیق‌تر اخلاقی و الهیاتی استوار باشد و وحدت مذهبی را جدا از مسئله کرامت انسان، سنت مشترک دینی و ایمان به خداوند دنبال نکند.

در نتیجه، بازخوانی علامه طباطبایی از منظر تقریب، تنها استخراج چند گزاره درباره وحدت شیعه و سنی نیست؛ بلکه می‌تواند به بازسازی یک نظام مفهومی تقریب بینجامد؛ نظامی که از کرامت انسان آغاز می‌شود، به اشتراک ادیان الهی می‌رسد، در وحدت امت اسلامی صورت اجتماعی پیدا می‌کند و در عالی‌ترین مرتبه، به همگرایی ایمانی با محوریت ولایت الهی و جایگاه اهل‌بیت(ع) می‌انجامد. چنین خوانشی، ظرفیت آن را دارد که مبنایی نظری برای عبور از تقریب شعاری به سوی تقریب روشمند و معنادار فراهم آورد.